

## بسمه تعالی

### مسابقه کتابخوانی کوه عشق

به مناسبت فرا رسیدن سالروز ولادت حضرت فاطمه زهرا «س» نوید شاهد گلستان برگزار می کند.

**شهید رضا رئیسی**، هجدهم مهر ۱۳۱۵ در روستای آهنگر محله از توابع شهرستان گرگان به دنیا آمد. پدرش اصغر (فوت ۱۳۴۵) و مادرش ام کلثوم (فوت ۱۳۴۸) نام داشت. تا پایان دوره ابتدایی درس خواند. کشاورز بود. سال ۱۳۴۳ ازدواج کرد و صاحب یک پسر و چهار دختر شد. از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. پانزدهم اسفند ۱۳۶۰ با سمت دیده بان در اهواز بر اثر اصابت گلوله به شهادت رسید. مزا او در گلزار شهدای امامزاده عبدالله شهرستان زادگاهش واقع است.

#### خاطره‌ای به نقل از همسر شهید رئیسی

همسرم اعتقاد خاصی به اسلام و امامان داشت. تا حدی که وقتی دچار بیماری صرع شده بود دکترها او را جواب کرده بودند. او گفت: من به پابوس آقا امام رضا (ع) مشرف می‌شوم. دوی درد من در دست اوست. ما هم همین کار را کردیم و به زیارت امام رضا (ع) رفتیم. بعد از چند روز امام رضا (ع) او را شفا داد و اثر بیماری‌اش برای همیشه از بین رفت.

**شهید عباس صیادی**، یکم اردیبهشت ۱۳۴۹ سوم ابتدایی درس خواند. راننده بود. سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد و صاحب یک پسر و یک دختر شد. از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. بیست و هشتم اسفند ۱۳۶۶ با سمت تک تیرانداز در حلبچه عراق بر اثر اصابت ترکش به شهادت رسید. پیکر وی را در گلزار شهدای روستای محمدآباد تابعه شهرستان مینودشت به خاک سپردند.

#### خاطره‌ای به نقل از همسر شهید صیادی

همسر شهید نقل می کند: هر وقت عباس می خواست به جبهه برود بسیار خوشحال بود و سر از پا نمی شناخت. همیشه به من و خانواده اش یادآور می شد ما برای یاری اسلام و رهبری به جبهه های جنگ می رویم. این نهال انقلاب نیاز به آبیاری دارد تا بتواند ریشه کند و قوی شود تا دشمنان اسلام نتوانند به آن ضربه وارد کنند. پس در این

راه خون های جوانان ما خواهد ریخت. از شما می خواهیم بعد از شهادت من هرگز اشک نریزید تا دشمن شاد نشویم. مطمئن باشید جای من در دنیای دیگر بسیار خوب است. پس اسلام را دشمن شاد نکنید.

**شهید سیداحسان حاجی حتم‌لو**، در روز چهارشنبه اول فروردین ۱۳۶۳ در خانواده‌ای مذهبی چشم به جهان گشود. پدرش از سادات حسینی تربت حیدریه و مادرش اهل گرگان است.

احسان عضو گروه تخریب تیپ ۴۵ جوادالائمه، بارها به مناطق مرزی کشور و مبارزه با گروه‌های انحرافی پژاک و اشرار و نیز مناطق برون مرزی از جمله سوریه و لبنان انجام وظیفه کرده بود.

وی سرانجام در عصر روز دوشنبه ۱۳ بهمن ۱۳۹۳ مصادف با دهه فجر انقلاب اسلامی همراه با دیگر همزمانش با شعار (كُلُّنَا عَبَاسُكَ يَا زَيْنَب) در حومه شهر حلب سوریه به آرزوی دیرینه‌اش رسید و جامه فاخر شهادت را برتن کرد.

همسر شهید می‌گوید: «مراسم عقدمان را در جوار مزار شهدای گمنام برگزار کردیم و نام فرزندمان را احسان قبل از تولد فرزندش انتخاب کرد. اگرچه چشمان پدر نتوانست تولد پسرش سیدمحمدطاها را نظاره گر باشد و شیرینی پدر شدن را لمس کند و پرتاب خمپاره و اصابت ترکش در سوریه موجب شهادتش شد.

بزرگ‌ترین آرزوی همسر شهید بود که این آرزو بعد از پنج سال و دو ماه از زندگی مشترک به اجابت رسید. مداومت به خواندن زیارت عاشورا و دو رکعت نماز حضرت فاطمه زهرا (س) بعد از هر نماز صبح از ویژگی‌های منحصر به فرد همسر شهید بود».

**شهید غلامحسین رحمانی**، دهم شهریور ۱۳۳۸ در شهرستان علی آبادتول به دنیا آمد. پدرش حسین، کشاورز بود و مادرش قربان گل نام داشت. تا پایان دوره متوسطه در رشته انسانی درس خواند و دیپلم گرفت. معلم بود. سال ۱۳۵۸ ازدواج و صاحب یک پسر و سه دختر شد. از سوی بسیج در جبهه حضور یافت. نهم بهمن ۱۳۶۵ با سمت فرمانده گردان امام حسن مجتبی (ع) در شلمچه بر اثر اصابت ترکش به سر، پا و سینه، شهید شد. مزار او در گلزار شهدای امامزاده روستای الازمن تابعه زادگاهش قرار دارد. او را حسن نیز می‌نامیدند.

### خاطره ای به نقل از همسر شهید

ما هیچ وقت در زندگی مشکل خاصی نداشتیم و او بسیار با صفا و صمیمی بود. در اوقات فراغت در کار منزل، در پختن غذا و نگهداری بچه‌ها کمک می‌کرد. کتاب‌های گوناگون مطالعه می‌کرد و در بسیج و سپاه فعالیت داشت. تحولات

روحی و معنوی او هر روز بهتر از روز قبل شد و همیشه سعی می‌کرد تقوی را پیشه کند. خیلی کم عصبانی می‌شد و در مشکلات با من مشورت می‌کرد. بزرگترین آرزویش زیارت خانه خدا و کربلا بود که به حج مشرف شد.

**شهید مصیب فرامرزی**، یکم اردیبهشت ۱۳۳۹ در روستای تاشته از توابع شهرستان مینودشت به دنیا آمد. پدرش شکرالله، کشاورز بود و مادرش خیرالنسا نام داشت. خواندن و نوشتن نمی‌دانست. او نیز کشاورز بود. سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد و صاحب دو پسر شد. به عنوان سرباز ارتش در جبهه حضور یافت و در بمباران هوایی آبادان بر اثر اصابت ترکش به قلب و پا، مجروح شد. بیست و یکم دی ۱۳۶۵ در بیمارستان تهران بر اثر عوارض ناشی از آن به شهادت رسید. مزار وی در گلزار شهدای زادگاهش واقع است.

### خاطره‌ای به نقل از همسر شهید

شبی که پدر و مادرش برای خواستگاری به خانه‌مان آمدند مادرم به دایی گفت: برای خواستگاری کدام‌یک از فرزندان آمده‌ای وقتی می‌شنود برای مصیب، راضی نمی‌شود. دایی در ادامه گفت: درست است که پسر من از سلامتی برخوردار نیست و به دلیل مشکل قلبی چند سال دیگر مهمانمان نخواهد بود اما خودش خواسته از دخترتان خواستگاری نماید.

تصمیم خودم را گرفته بودم، با وساطت و اصرار فراوان خانواده را راضی نمودم و ازدواج انجام پذیرفت که ثمره این ازدواج شیرین دو فرزند گل به نام‌های ابراهیم و اسماعیل است. پسرانم به گونه‌ای تربیت شده‌اند که برای همیشه نام پدرشان را زنده نگه‌دارند.

قصد من از ازدواج با این شهید عالی‌قدر ترحم نسبت به او نبود بلکه خوشبختی واقعی و سعادت اخروی را در زندگی مشترک با او جست‌وجو می‌کردم و همواره اعتقاد داشتم و دارم برای سعادت ابدی باید از دنیا و تعلقات آن گذر نمود.

**شهید غلامعلی صیادی**، پانزدهم اسفند ۱۳۱۹ در روستای ملاعلی از توابع شهرستان زابل به دنیا آمد. پدرش ملامحمد (فوت ۱۳۲۰) و مادرش مریم (فوت ۱۳۲۱) نام داشت. در حد خواندن و نوشتن درس خواند. کارگر بود. سال ۱۳۵۵ ازدواج کرد و صاحب سه پسر و سه دختر شد. به عنوان بسیجی در جبهه حضور یافت و سال ۱۳۶۵ بر اثر اصابت موج انفجار مجروح شد. نوزدهم بهمن ۱۳۷۰ در بیمارستان ساسان بر اثر عوارض ناشی از آن به شهادت رسید. مزارش در گلزار شهدای امامزاده عبدالله شهرستان گرگان قرار دارد.

## خاطره ای به نقل از همسر شهید صیادی

همسر کسی بود که اعتقاد بسیار بالایی داشت. همیشه دعای کمیل می خواند. من و فرزندانم را به نماز اول وقت سفارش می کرد. بسیار خوش اخلاق و مهربان بود.

روزی که می خواست به منطقه برود رو به من کرد و گفت: همسر از تو می خواهم فرزندانم را به گونه ای تربیت کنی که راه من را ادامه بدهند. نگذارید دشمن از ما سوء استفاده کند. مبدا فرزندانم یک رکعت نمازشان قضاء شود. مبدا مهر مادری تو مانع رفتن پسرانم به جبهه شود.

**شهید محمد زنگانه**، فرزند قربان، در سال ۱۳۴۳ در شهرستان گرگان متولد و در تاریخ بیست و دوم اسفند ۱۳۶۳ در منطقه شرق دجله به فیض شهادت نایل گشت.

### خاطره ای به نقل از همسر شهید

سراسر زندگی شهدا پر است از خاطرات به یادماندنی، که بیان همه آنها ممکن نیست ولیکن یادآوری آن حماسه‌ها برای آیندگان الگویی ماندگار و سرمشقی زوال‌ناپذیر است.

قرار بود شهید محمد زنگانه به همراه جمعی از دوستانش نمایشنامه‌ای در کانون شهرستان برگزار نماید دوستان و آشنایان نیز جهت تماشای نمایشنامه به آنجا رفته بودند. به هنگام تقسیم نقش‌ها، شهید به خاطر اشتیاق و علاقه‌اش به شهادت با اصرار از دوستان درخواست کرد نقش شهید را به عهده بگیرد. دوستان وقتی با اصرار او مواجه می‌شوند موافقت می‌کنند.

در حین اجرای نمایش در صحنه‌ای به شهادت می‌رسد و چون نقش خود را همانند صحنه واقعی، بسیار زیبا و هنرمندانه اجرا کرد. تماشاگران را تحت تأثیر قرارداد. تا حدی که اشک از چشمان آنان سرازیر شد.

زمانی که نمایشنامه به پایان رسید به آشنایان گفت: چرا گریه می‌کنید. شما باید دعا کنید که خداوند شهادت را نصیبم کند. سرانجام با شهادت خود به این نمایشنامه حقیقت بخشید و برای همیشه جاودان ماند.